



کبفرخوز

دردا که تاریخ در زشت ترین گونه اش با سپاهبانی نوباز گشته است و شجره ی آنان را که فریاد «تفنگت را زمین بگذار/ که من بیزارم از دیدار این خونبار» از بطن های روششان آزاد می کنند، به نا اهلان و نا آشنایان متصل می کند.

جادو گر پیر جعبه را، که آن چنان این روزهایی پروا می رمد که تو را از آنچه هستی - انسان - بیزار می کند، با فشار انگشت اشاره - همان که مدال اعتماد و صداقت بر گردن دارد - بار حضور در فضای ذهن ملولم می دهم.

کانال ۳ در میان برنامه اش از کتابی * می گوید که گویی انتخاب عنوانش، روی با تو دارد و تو؛ از «موج» می گوید و چقدر قریب است برایت آن. باری او با تمام تمامی اش فتنه را «انحراف از حق و اختلاف و تفرقه بین مردم که مانند موج در موج یکی پس از دیگری «محیط اجتماعی» را در می نوردد» می داند؛ و تو می سوزی و می سوزی که موجی راهداف گرفته اند که ندایش جز به حق نبود. موج تو این روزها با تمام درد و غمش، آرام و مدون، سیلی خوران تن خسته و خون بارش را پیش می برد. آخرینان از کدام فتنه می گویند؟...

هفته ها از آن نمایش و روزها و دقایقی نه چندان طولانی از پرده های پی در پی گذشته اند. بار دیگر روشنش می کنم. دردا که این بار نای نباریدن نمانده است. نگاهش تو را در معصومیتی بی مانند جاری می کند. گونه اش که اهریمن گودی پر افتخار بر آن جای گذاشت، تو را در خود می آمیزد؛ و کاش گریزی از صدای بی گنااهش بود. کالبد رنجور جان باز اصلاحات سناریو را باید پیش ببرد اما، دردی تو را از پیش برده است. وجودم فریاد بر می آورد، چشمانم سوز درونم را داد می دهد. آخرین جمله اش - «نه چه فشاری آقا» - ناقوس بی امان مغزم را بر در و دیوار تمامی ام می کوید و من ایستاده فرو می ریزم. نفرین و شرم بر تاریخ که از لایه های رنجور تنت واژگان بریده بریده ی واژگون بیرون کشید.

قرنیه ام دریاچه ای را سرازیر می کند و من در سرازیری مه آلود دوران، روان به آن سوله نمود، آن اتاق به سان قبر، آن قبر بی نام، آن مادر سرگردان، آن تن بی جان، آن جان سوخته به خشم قدرت، آن آزاد برج آغشته به خون، آن خون آغشته به فریاد، آن فریاد گره خورده با بغض، آن بغض کم فاصله از سرور سبزی، آن همه یکرنگی و یک صدایی و آن همه دوانگشت افراشته در آسمان ذهنم تابنی نهایت، می شوم.

باری تلخی تاریخ از دور دست این بار به «ایران کهن» آمده است، و حتی میرزاهای شهر بهشت (!) را بر نمی تابد. تلخا که سیاه رستم مست داستان، سهراب هایش را نمی خواهد بشناسد. ۳۰ ساله عروس سرخ پوش آبتن، این روزها چنین قدرت و جفت کینه اش را دفع می کند، جفت پرده ها را می دردد و خودنمایی می کند و من به تماشای درد «که ریزان» عزاداران بیل دوشادوش صداقت با آتش افروخته در خس و خاشاکی بی انتها، درمی آمیزم.

* کتاب «موج در موج» نوشته ی محمد جواد ابوالقاسمی که از سوی مرکز پژوهشی فرهنگ دینی جهان معاصر، انتشارات عرش پژوه منتشر شده است. در این کتاب نویسنده از دیدگاه خود مفهومی برای فتنه، از کلام امام علی باز تعریف می کند.